



واکاوی نقش سکاها در تاریخ ایران باستان

افسانه گلی^{۱۱}

چکیده

سکاها دسته‌ای از مردمان ایرانی تبار بودند که در دوره‌های مختلف تاریخی ایران خودنمایی می‌کردند. بسیاری از نویسندگان آنان را از آریایی‌ها و بسیاری از شاخه‌های هندواروپایی قلمداد می‌کنند. آنان در زمره آخرین قبایل آریایی بودند که پس از مهاجرت اقوام هند و اروپایی در قرن هشتم پیش از میلاد، پس از تشکیل دولت ماد در شمال آسیای مرکزی و جنوب سبیری امروز و شمال دریای کاسپین و حدود غربی آن تا پشت کوه‌های قفقاز پراکنده شدند، تنها در منابع‌های غربی و شرقی به نام‌های مختلفی از جمله در تورات «اشکوزای»، در نوشته‌های هرودوت «اسکیته» در نوشته‌های هخامنشیان «سکه» و جغرافیون قدیم «ساک» آمده‌اند. در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی از سه گروه از سکاها نام برده شده است: ۱. سکاپردرایه / ۲. سکا تیگره خوده ماساژت‌ها ۳. سکا نومه ورگ که مادها به آنها حمله کردند و ۲۸ سال آنان را زیر سلطه خود بردند؛ ولی سرانجام هوخستره آنان را شکست داد. ماساژت‌ها که بیشتر در باتلاق‌ها زندگی می‌کردند و تصرفاتی تا حدود چین داشتند و کوروش بزرگ در جنگ با آنان کشته شد. و داریوش توانست آن‌ها را شکست داده و شاه آنان بنام اسکونخا را دستگیر و تصویر او را در بیستون حک نماید. و در دوره اشکانیان فرهاد دوم بدست آنان کشته ولی سرانجام مهرداد دوم اشکانی توانست آن‌ها را شکست داده و برای همیشه ایران را از تعرض آنان آسوده کند. و در جنوب در شهر «زرنگ» برقرار شوند و شهر زرنگ به «سکستان» یا «سیستان» معروف گردد. در دوره ساسانی خبری از هجوم آنان ثبت نشده است. سکاها یوم‌نوش که به صورت قبیله‌ای در ماورای سغد در منطقه تاشکند امروزی مستقر بودند. زبان سکاها، زبان سکایی، شاخه‌ای از زبان‌های باستانی ایران است. اساس زندگی آنان بیابانگردی بود و تجارتی هم با همسایگان خود از جمله یونان داشتند. و همین خصلت بیابانگردی، منابع تحقیقی در باب احوال و فرهنگ این قوم منحصر به مقبره‌های بزرگان سکایی است. هرچند دارای الفبا و سکه نبودند ولی نفوذ عمیق آثار هنری آنان را می‌توان در همسایگان غربی و شرقی خود چون یونان، مادها، پارس‌ها و چین را شاهد بود.

واژه‌های کلیدی: سکاها، ایران باستان، مادها، هخامنشیان.

۱۱. دکتری تاریخ ایران باستان



سکاهای دسته‌ای از مردمان باستانی ایرانی تبار بودند. که در زمان هخامنشیان و پیش از آن در پیرامون ایران می‌زیسته‌اند. اکثر مورخان براین باورند تیره‌های گوناگون سکایی را که از شاخه‌های نژاد هند و اروپایی قلمداد می‌کنند (در زمره آخرین قبایل آریایی بودند که پس از مهاجرت سایر اقوام هند و اروپایی در پایان قرن هشتم پیش از میلاد، پس از تشکیل دولت ماد از سرزمین اصلی (جلگه‌های جنوب روسیه) بیرون آمده و در شمال آسیای مرکزی و جنوب سیبری امروز و شمال دریای کاسپین و حدود غربی آن تا پشت کوه‌های قفقاز در دشت‌های پهناور این ناحیه وسیع پراکنده شدند). (گروسه، ۱۳۶۵: ۳۴) و در ناحیه واقع در جنوب روسیه امروزی و امتداد باختری آن تا سواحل شمالی دریای سیاه می‌زیستند. (فرای، ۱۳۷۷: ۷۰-۷۳) و هرودوت در کتاب خود اشاره می‌کند که سکاهای آسیای میانه آمده بودند. (هرودت، ۱۳۵۰: ۲۶۶)

مهم‌ترین منبع و سند در مورد سکاهای و نقش آنان در تاریخ ایران باستان

الف) یکی حجاری‌های کتیبه بیستون و نیز حجاری‌های مربوط به هدیه آورندگان و خراج آورندگان در تخت جمشید (که بهترین محصول ایالت خود که عبارت‌اند از یک اسب و دست بندهای طلا به همراه دارند). (وندن برگ، ۱۳۹۰: ۳۳)

ب) کتاب تاریخ هرودوت، سکاهای در عصر خود چنان عامل مهمی به شمار می‌آمدند که هرودوت لازم دانست یک کتاب کامل از تاریخ بزرگ خود به آنان اختصاص دهد.

ج) نوشته‌های مورخان یونانی چون هرودوت، استرابون، بقراط، ارسطو و بطلمیوس، ولی نوشته‌های هرودوت مبسوط تر است.

د) نتایج یافته‌های باستان‌شناسی، به ویژه آثار هنری کشف شده از گورستان‌های پهنه جغرافیایی این قوم که بر گفته‌های نویسندگان و مورخان مهر تأیید می‌زند.

نام این قوم در نزد ملل مختلف دارای الفاظ مختلفی است ولی همگی مشابه هستند. در نوشته‌های ریچارد فرای به گفته بعضی مورخان نوشته: که ریشه نام سکاهای که همان سکا باشد ابتدا روشن نبود ولی این کلمه به معنی مردان است و از ریشه «سک»؛ sak به مفهوم نیرومند و چیره دست بودن است، و یا سکاهای را به معنی «سگ» گرفته‌اند و شاید آن را توتم قبیله آنان تلقی کنند. و یا سکا را از ریشه ایرانی سک به معنی برو (روان شو) دانسته‌اند. (فرای، ۱۳۷۷: ۷۰-۷۱) و در بعضی منابع مطمئن تاریخی، واژه سکا را مأخوذ از زبان ایرانی باستان به معنای «کمان» دانسته‌اند، از این جهت که شاخصه این قوم، مهارت در کمانداری بوده است. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۷) سکاهای در زبان و سالنامه‌های آشوری «اشکوز» یاد شده‌اند. (دیاکونف، ۲۵۳۷: ۲۰۳) و در تورات نیز آنان را «اشکوزای»؛ Iskuza نامیده‌اند. (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۱۰) و آنان را با قوم «یاجوج و ماجوج» یکی دانسته‌اند که از اعقاب یافث بن نوح می‌باشند. و از باب ششم کتاب ارمی‌ای نبی از تورات برای نشان دادن رعب و ترسی که از سکاهای و تاخت و تاز آن‌ها در دل مردم روزگار قدیم ایجاد می‌کردند نقل شده: «ای نبی، بنیامین از اورشلیم بگریزد. زیرا بلایی از سوی شمال و شکستی عظیم روی خواهد داد...». (مشکور، ۱۳۶۶: ۱۹۵) در





نوشته‌های هرودوت موسوم به اسکیت (اسکوت) می‌باشند که در زبان یونانی به معنی پیاله است و افراد این مردم همیشه پیاله با خود داشته‌اند. و هرودوت سکاها را «سُکُلْتُ»؛ secolotes می‌گفتند. (دهخدا، ۱۳۴۵: ذیل سکا) در بین هخامنشیان و به زبان داریوش آنان را «سکه» به زبان ایلامی شاکفه shakge به بابلی «گیمیری». (مرادی غ، ۱۳۹۱: مراجعه به کلمه سکاء) و جغرافیون قدیم آنان را ساک یا ساس sas (ر.ک. دهخدا: ۱۳۴۵، مراجعه به سکا) و پارسیان و هندیان بنام «ساکا» و «چاکا» و در زبان چینی سای sai نامیده می‌شده‌اند. (گروسه، ۱۳۶۵: ۳۴) استرابون نیز اشاره دارد که سکاییان در ارمنستان بهترین زمین‌ها را تصرف کردند و به نام خویش «سکاسنا» خواندند. دیگر مؤلفان نیز از سرزمین سکاسنا اطلاع دارند و از آن جمله ناحیه مزبور در تألیف ارمنی «شاکاشن» نامیده شده و محل آن را تا حدی به دقت می‌توان معلوم کرد. به این معنی که این ناحیه در جنوب مسیر وسطای رودکورا (کُر) تقریباً در ناحیه گنجه کنونی، نزدیک نقاطی که- برحسب نوشته هرودوت - جنگ میان سکاها و مادها در گرفت، قرار داشت. (دیاکونف، ۲۵۳۷: ۲۳۳)

گیرشمن می‌نویسد سکاها در زمان اشغال ایران، سقز ناحیه‌ای از کردستان را پایتخت خود قرار دادند، چنانکه آثاری از ایشان در آن حوالی پیدا شده و می‌گویند کلمه سقز مشتق اسم سکا است. (ر.ک. گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۱۰) گرچه در اوستا از سکاها ذکری نشده ولی از اقوامی آریایی یاد شده که همواره دولت‌های اوستایی مانند پیشدادیان و کیانیان را تحت فشار و تاخت و تاز خود قرار می‌دادند و غالباً در داستان‌هایی که در اوستا از افراسیاب و تورانیان و ارجاسب و غیره آمده اشاره به قوم سکاها می‌باشد. (مشکور، ۱۳۶۷: ۱۹۵)

در سنگ نبشته‌های هخامنشی از سه گروه از سکاها نام برده شده است: ۱. سکاپردرایه / داه‌ها (=Dahā^{۱۲} paradraya) (سکاهاى آن سوى دریا: کریمه و دانوب)

۲. سکا تیگره خوده/ ماساژت‌ها sakā Tigraxaudā/ masagetae (سکاهاى تیزخود، سکاهاى ماورای سیحون)

۳. سکا هومو و رگ sakā haumavargā، سکاهاى ماورای جیحون. (ر.ک. فرای؛ ۱۳۷۷: ۱۱۷)

سکاپردرایه

در کتیبه نقش رستم داریوش نیز از آنان یاد می‌کند و اخیراً آن را معادل «داهه» خشایارشا دانسته‌اند. و بعضی براین عقیده‌اند که آن‌ها اسکیت‌های «سکاهاى» اروپایی شمال دانوب بوده‌اند. (مانونل کوک، ۱۳۸۳: ۱۱۶) آنان بیابانگردانی بودند که همواره صفحات شرقی اروپا و گاه حدود شمالی ایران را مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند؛ قومی خونریز و غارتگر که به اقتضای زندگی بیابانگردی و کوچ‌نشینی مرتباً به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند و با غارت و ایجاد ترس بر قبایل یکجانشین مانند مادها، پارس‌ها و آشوریان روزگار می‌گذراندند. فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ پیش از میلاد) دومین شاه ماد که

۱۲. خشایارشا هخامنشی که پدرش داریوش اول ساتراپی‌ها را به ۲۰ ایالت رسانده بود بعد از او دوتا ایالت به آنان اضافه نمود که یکی از آن‌ها یکی از آن‌ها «داه» (دانه-

داهه، که به معنی مردان، شاید هم «راهزنان») باشد. (مانونل کوک، ۱۳۸۳: ۱۴۶)



به گفته هروdot تحت عنوان «فرارتس» Phraotes نیز خشتریه Khchathritha در منابع تاریخی آمده است که به دست شاه سکاها بنام «مادیس» madyes کشته شد.

سال ۶۵۳ تا ۶۲۵ پیش از میلاد در تاریخ ۲۸ سال مادها به عنوان باج گذاران سکاها (سکیت‌ها) شده و در این مدت سکاها به عنوان متحدان آشور و حاکمان آسیای صغیر به کار آمده‌اند. (دیاکونف، ۲۵۳۷: ۲۷۳) و هوخستره (کیاکسار) که مدیری قابل و سرداری پیروزمند بود به پادشاهی مادها رسید و شروع به منظم کردن سپاهی از روی نمونه سپاه آشور نمود. (هوار، ۱۳۶۳: ۳۱) او در فکر تدارک حمله به آشور بود که لشکریان عظیم سکایی به ماد سرازیر شدند و شروع به غارت و ایجاد هرج و مرج و ناامنی دوباره به مادها زدند. (هروdot، ۱۳۵۰: ۸۱) و چنانکه ارمیای نبی (ع) گواهی می‌دهد که هوخستره به حيله و فریب توانست بر سکاها پیروز شود. وی مادیس پادشها اسکیت‌ها و فرماندهان سپاهش را به یک مهمانی فراخواند و در حالی که همه آن‌ها را با باده مست نمود در حالت مستی به هلاکت رساند. اسکیت‌ها که بی سردار مانده بودند به رغم مقاومت سرسختانه که کرده بودند، سرانجام حدود سال ۶۱۵ پیش از میلاد مغلوب و منهزم شدند و پس از ۲۸ سال اشغال نواحی شمالی عاقبت از آنجا بیرون رانده شدند. (هوار، ۱۳۶۳: ۳۱؛ هروdot، ۱۳۵۰: ۸۱) و عده‌ای از آن‌ها به دربار شاه لیدی پناهنده شده و هوخستره استرداد آنان را از شاه لیدی خواست که چنین نکرد و زمینه جنگی میان مادها و لیدی‌ها شد. (خدادادیان، ۱۳۸۳: ۱۲۵) ولی سپاه وی به یاری سکاییان فرمانگذار، کاربرد کمان را فرا گرفتند و سربازان او به سه دسته از سربازان سبکبار، یعنی نیزه داران، کمانداران و سواران تقسیم گردیدند. (کامرون، ۱۳۶۵: ۱۶۲)

در عهد هخامنشیان، داریوش یکم، در سال‌های ۵۱۲-۵۱۳ پیش از میلاد برای پایان بخشیدن به تجاوزات مکرر اسکیت‌ها به قلمرو شاهنشاهی او که متعاقب شورش‌هایی چند در ایلام، کشور بابل روی داده بود، با لشکری عظیم، شامل ۷۰۰/۰۰۰ سپاهی به سرزمین آن‌ها در حوالی اروپا لشکرکشی کرد. اسکیت‌ها شیوه مألوف و موفق همیشگی خود، یعنی گریز موقت و حمله ناگهانی را برای مواجهه با سیل پایان ناپذیر سپاهیان داریوش در پیش گرفتند. بدین ترتیب، داریوش به جای آنکه با مقاومت این طوایف مواجه شود با عقب نشینی آن‌ها روبرو شد، طی مدت دو ماه سپاه ایران در طول دشت‌های خلوت و بی پایان به دنبال دشمن سرگردان بودند و نتیجه‌ای که مطلوب داریوش بود، بلافاصله حاصل نیامد. این لشکرکشی هرچند در بدو امر خسارت‌های گران برای داریوش به بار آورد؛ ولی پس از چندی اهداف آن تحقق یافت چرا که هم اسکیت‌ها تا مدت‌ها اندیشه تجاوز به مرزهای ایران را در خاطر راه ندادند و هم مراکز تجارت گندم و چوب یونان تحت نظارت ایران درآمد. (زرین کوب، ۱۳۶۴: ۱۵۳-۱۵۶)

سکاتیگره خوده / ماساژت‌ها

ماساژت‌ها قبیله‌ای از سکاها هستند که هروdot آنان را «مگستای یا ماسایاگاتا» Masagayata به معنای «ماهیگیر» نامیده‌اند که نیرومندترین قوم وابسته به سکاها بودند. (گروسه، ۱۳۶۵: ۴۷) بنابر بعضی منابع تاریخی، ماساژت، واژه‌ای مرکب از ماس Mas به معنی بزرگ و ساک sak به معنی سکا است و در مجموع این کلمه مرکب به معنی «سکاهای بزرگ»

است. (دیاکونف، ۱۳۸۰: ۳۳۵) و کلمه فارسی «ماهی» از «ماسی» گرفته شده که نشان می‌دهد غذای عمده آن‌ها ماهی بوده است.

آنان در آسیای مرکزی می‌زیستند ناحیه ای میان دو رود آمودریا و سیردریا در شمال خوارزم که آن را در تصرف داشتند. زیستگاه آن در مصب سیردریا قرار داشت که دیگر وجود ندارد. این سرزمین در هزاره اول پیش از میلاد، از این رودها بهره می‌گرفت و دارای جمعیت فراوان بود. این منطقه به سوی شرق، تا چهارصد و پنجاه کیلومتر ادامه داشت و به منطقه‌ای می‌رسید که اکنون بیابان یا نیمه بیابان است. (بهزادی، ۱۳۸۳: ۲۰۱) بعضی از ماساژت‌ها در کوه‌ها و برخی در دشت‌ها و عده ای در باتلاق‌های تشکیل یافته از رودها و گروهی در جزایر واقع در میان باتلاق‌ها زندگی می‌کردند. این سرزمین پیش از همه به وسیله رودسیر دریا سیراب می‌گردید که به شاخه‌های بی شماری تقسیم می‌گشت و به وسیله شاخه‌های دیگر خود وارد دریای دیگری در شمال می‌شد. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۸) در سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد، ماساژت‌ها سایر طوایف بیابانگرد آسیای مرکزی را مقهور خود کردند و دامنه متصرفات خود را تا کوه‌های «تین‌شان» در حدود چین گسترش دادند. (بهزادی، ۱۳۸۳: ۲۰۱)

ماساژت‌ها از نظر شیوه زندگی و نبرد با دشمنان خود با اسکیت‌ها شباهت زیادی داشتند. هم سواره و هم پیاده می‌جنگیدند و به هر دو فن نبرد به خوبی آشنایی داشتند و تیروکمان و نیزه بکار می‌بردند و معمولاً مسلح به تبر زین بودند و تمام اشیاء و ابزار جنگی آن‌ها حتی کلاه و کمر بند و حمایل آن‌ها با طلا مزین می‌شد. (دیاکونف؛ ۱۳۸۰: ۸۷) روابط این شاخه سکایی با هخامنشیان و اشکانیان قابل تأمل است. برخی از طوایف این تیره سکایی با شاهان این دو سلسله هم پیمان بودند و متحدان نیرومندی برایشان به شمار می‌رفتند و برخی قبایل دیگر در نبردی پایان ناپذیر براین سلسله‌ها به سر می‌بردند. بخش مهمی از تاریخ امپراتورهای هخامنشی و اشکانی به شرح تعاملات و نبردهای پادشاهان این سلسله و اقوام ماساژت‌ها اختصاص دارد. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۹)

لشکرکشی کوروش بزرگ در سال ۵۳۰ پیش از میلاد بر علیه ماساژت‌ها صورت گرفت که در آن سوی دریا آراکسس که فقط بسیار فراخ نبود بلکه جزایر بزرگ زیادی در آن بودند زندگی می‌کردند. کتزیاس و بروسوس نام‌های دیگری به مردم استپ نشین و بیابانگردی که کوروش قصد نبرد با آن‌ها را داشت می‌دهند، و اظهار نظر شده که این قبیله (داهه) میان دریای خزر و پایین دست رودخانه جیحون زندگی می‌کردند که کوروش قصد تنبیه آنان را داشت که ایجاد ناامنی می‌کردند. ماساژت‌ها را زنی بنام توموروس Tumoros اداره و فرماندهی می‌کرد که پس از درگذشت شوهرش به جای او نشست بود. که نوشته‌اند کوروش ابتدا با ارسال پیغامی قصد ازدواج با او را داشته ولی توموروس دریافت که کوروش قصد ازدواج با او را ندارد بلکه می‌خواهد سرزمینشان را تصاحب کند. که منجر به تاخت و تاز بین آنان شد. هسته مرکزی لشکریان کوروش در این نبرد را پیاده نظام پارسی تشکیل می‌داد و ماساژت‌ها از سواره نظام خود استفاده می‌کردند، کوروش در این نبرد به قتل رسید و جسدش در پاسارگاد آورده و به خاک سپردند، ۵۲۹ پیش از میلاد. ولی شاید داستان کتزیاس در مورد مرگ



کوروش خیالی و ساختگی باشد چون گزنفون اظهار دارد که کوروش در کمال عمر با آرامش و در بستر درگذشت. (مانوئل کوک، ۱۳۸۳: ۷۴)

در مقابل، دیگر پادشاهان هخامنشی، داریوش اول در سال ۵۱۹ پیش از میلاد شوش را به قصد لشکرکشی بر ضد سکاها ترک نمود. او ابتدا به سادگی از سکاها صحبت می‌کند، بی آنکه توضیح بیشتری دهد. و این لشکرکشی در قسمت پنجم متن پارسی در سنگ نبشته بیستون اطلاع می‌دهد شاه آنان بنام اسکونخا (اسکونکا) دستگیر ولی او را مانند سایر عصیانگران («شاه دروغین») نمی‌خواند به نظر او پیروزی بر سکاها آن قدر مهم بود چه مرگ کوروش بزرگ را انتقام گرفته بود. و در کتیبه بیستون نیز تصویر سکونخا خود نوک تیز را حجاری و نحوه پیروزی خود بر او در این کتیبه سخن رانده است. و حتی طوایفی از آن‌ها را جزو ارتش قدرتمند خود قرار می‌دهد که در حقیقت این متحدان در دربار او نیز اسلحه حمل می‌کردند امتیازی که جز پارس ها فقط مادها و سغدها از آن برخوردار بودند. (هینتس، ۱۳۷۹: ۲۰۳) یکی از این قبایل آپاسکا Apasaka به معنی سکاهاى مجاور آب و دیگری تیگرخودا Tigra khouda به معنی دارندگان کلاخود تیز نام داشت. طایفه آپاسکا مجاور کرانه‌های رودهای بزرگ سیر دریا و آمودریا (قزاقستان امروز) بودند و در نبردهای دریایی سپاهیان داریوش، نقش عمده ای ایفا می‌کردند. و طایفه تیگرخودا هم به تبعیت از طایفه آپاسکا در خدمت ارتش داریوش درآمدند. در تخت جمشید از آنان تصویرهایی دیده می‌شود که این تیره سکایی با به سرداشتن کلاخودهایی نوک تیز، کاملاً از سایرین متمایز هستند. (فرای، ۱۳۷۷: ۷۲)

در زمان اشکانیان در سال ۱۲۸ پیش از میلاد و در عهد پادشاهی فرهاد دوم (اشک هفتم) زمانی که با یونانیان و در زمان آنتی خوس می‌جنگید سکاها را به یاری طلبید ولی آنان وقتی رسیدند که وجودشان ثمری نبخشید و حقوق و جیره‌شان را مطالبه کردند که جواب درستی از جانب اشکانیان دریافت ننمودند و یونانیان نیز به آنان پیوستند و متحد شدند و سکاها شروع به تجاوز و غارت در حدود مرزهای اشکانیان نمودند و فرهاد دوم که به مقابله با آنان رفته و متحمل شکست سنگینی شده و در جنگ با آنان کشته شد.

چندی بعد از فرهاد دوم عموی او به نام اردوان دوم به تخت نشست که سکاها راه مغرب در پیش گرفتند. و سراسر قلمرو پارت (اشکانیان) و هیرکانیا را درنوردیدند و پاره ای هم به جنوب شرقی رانده شدند و اردوان در حدود سال ۱۲۴ پیش از میلاد در جنگی با آنان در مشرق پارت کشته شد. (کالج، ۱۳۵۴: ۲۷) سرانجام، پادشاه مقتدر اشکانی مهرداد دوم در سال ۱۲۳ پیش از میلاد طی نبردی سهمگین سکاها را چنان شکست داد که تا مدت‌ها معترض ایران نشدند. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۴۳۱)

و سکاها که به جنوب رانده و در «زرنگ» برقرار شدند واز این زمان زرنگ (درنگیانا) بنام سکاها به «سکستان» (سیستان) معروف گردید. علاوه بر آن سکاها به طرف شرق حرکت کرده کابل را بدست آوردند و سپس به طرف هند رانده قسمت‌هایی از آن تسخیر کردند و دولتی به وجود آمد که در تاریخ به دولت «هندوسکایی» معروف است. (دهخدا: ذیل سکاء) در تاریخ امپراتوری ساسانی خبری از هجوم این قوم ثبت نشده است. ولی عنوان شاه سکستان تا سال ۳۱۲ میلادی مانند عنوان



واحدی برای فرمانروایان ساسانی در مشرق ایران باقی ماند از جمله بهرام سوم ساسانی که ملقب به سکانشاه شاه سکاها بود. (مشکور، ۱۳۶۶: ۲۴۱) مسیر جابه جایی دیگر از تیره‌های ماساژت‌ها به سمت نواحی ماورای سیردریا در حوالی فرغانه بوده است. تیره اخیر پس از گذشتن از کوه‌های «تیان شان» وارد سرزمین کاشغر شده؛ از آنجا سراسر ترکستان را به تصرف درآوردند و با همسایه شدن با چینیان و ترکان آسیای مرکزی بتدریج با ایشان درآمیختند و نهایتاً در آن‌ها مضمحل شدند. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۲۹)

سکاهنومه ورگ بسیاری از طوایف سکایی که به فلات ایران روی آوردند و با برخی طوایف ایرانی همچون ماد و پارس همسایه شده و با آن‌ها درآمیختند. که یکی از آنان هنوم ورگ یا سکاها «هومه نوش» نوشنده هوم ۲^۱ یا «هومه ساز» بود. هوم نوشابه مقدس سکرآوری که پیش تر مهرپرستان مصرف می‌کردند. (ر.ک. کوک، ۱۳۸۳: ۳۴۳) این تیره سکایی که به صورت قبیله ای در ماورای سغد یعنی در ماورای رود سیردریا امروزی در منطقه تاشکند مستقر بوده‌اند. (هینتس، ۱۳۷۹: ۲۰۳) که کتیبه‌های هخامنشی سکاهنومه ورگا و ملقب به کیفورازهوم و در نوشته‌های هرودوت سکاها کف بر لب نامیده می‌شدند.

زبان سکایی

سکاییان به یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی که زبان سکایی نامیده می‌شود، تکلم می‌کردند، که در دوره ایران باستان عبارت بودند از: ۱. مادی، ۲. سکایی، ۳. فارسی باستان، ۴. اوستایی. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۱۴) خوشبختانه اسناد معتبری از زبان و خط قوم سکایی بدست آمده که اطلاعات مهمی درباره این قوم به دست می‌دهد: «اقوام سکایی به چندین گویش و لهجه مرتبط به هم تکلم می‌کردند. زیرا سکاییان غربی با آخرین سکاییان شرقی به توسط مترجم سخن می‌گفتند. (دهخدا، ۱۳۴۵: مراجعه به کلمه سکاء)

آثار کشف شده از سین کیان (ترکستان چین) در آغاز سده بیستم میلادی، زبان ایرانی شرقی معجزایی را شناساند که پیش تر ناشناخته بود. از آنجا که بر نوشته‌های منابع باستانی (فارسی باستان، یونانی، و چینی) گروه‌های مختلفی از ایرانیان مشهور به «سکایی» در شرق سغد می‌زیستند، بنابراین پذیرفته شده که این زبان، ممکن است زبان سکایی بوده باشد. وجود واژه‌های مشخص سکایی در کتیبه‌های شمال غربی هند از دوره سکاها تأیید براین مدعاست. آثار مربوط به زبان سکایی از ترکستان چین، شواهدی از دو گویش مجزا، یکی شمال غربی (تمشقی) و دیگری (ختنی^۲) به دست می‌دهند.

۱. هوم یا هانوما (سوما) نام یک نوشابه مقدس هندی- ایرانی است. که از الیاف گیاهی که اکنون ناشناخته است گرفته می‌شده است. (هینتس، ۱۳۷۹: ۸۵) و داریوش که که در کتیبه خود از سکاها هوم نوش، هنومه ورگا یاد می‌کند و آنان را در آن سوی سغدینا می‌داند؛ بنابراین مرز سیحون محل مناسب تری به نظر می‌رسد، و این با عقیده گرشویچ مطابقت دارد که کلمه «هانوماوارگا» که از آن لحاظ ریشه شناسی «فروشنده هانوما می‌کند- لقب همان قومی است که در اوستا «تورا» نامیده شده است. (مانوئل کوک، ۱۳۸۳: بخش یادداشت‌ها)

۲. در سرزمین ختن، که مرکز آن در نزدیکی شهر ختن امروزی، یعنی هوتی ین چینی، بوده و دست کم تا روزگاری که آثار مکتوب وجود دارد، یعنی تا اندکی پیش از حمله حمله مسلمانان به ختن فرماندهی یوسف قادرخان در سال‌های نخست سده یازدهم میلادی گویش سکایی موسوم به ختنی تکلم می‌شد. این زبان از آن رو ختنی خوانده شد که در سرزمین ختن که بسیاری از اسناد موجود به این زبان در آن یافت شده و نیز از آن در خود این اسناد به نام hvatana نامیده شده است. صورت‌های مشابهی از



(اشمیت، ۱۳۹۰: ۳۱۹) تاریخ این متون میان قرن‌های هفتم تا دهم میلادی و بخش عمده آن‌ها ترجمه آثار بودایی سنسکریت (به شعر و نثر) است. (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۶۵) ولی تعدادی لغات سکایی که اغلب اسم خاص هستند و در زبان فارسی هم بکار می‌روند به جا مانده که عبارت‌اند از: اسب، آذر، بازو، چرم، تند، سریع و عدد هفت. (ابوالقاسمی، ۱۳۸۰: ۱۴) و کلماتی مثل فرن، آرد ard و اخسر aexsar (خسرت xsart) به معنی «صلح»، «فرط کامیابی» و «سوگند»، «نیروی سحرآمیز» و «نیرو» و «دلیری»، «پیروزی» تاکنون نیز در میان آسیا محفوظ مانده است میراث اسکیت‌ها می‌باشد. (دیاکونف: ۲۵۳۷: ۳۴۵) محققانی چون هارولد والتر بیلی (Harold walter Bailey) (۱۸۹۹-۱۹۹۶ م) نویسنده کتاب «فرهنگ سکاهای در ختن ایران باستان» و رونالد اریک امریک (Roland Eric Emmerick) (۱۹۳۷-۲۰۰۱ م) صاحب کتاب مطالعات دستور زبان سکا پژوهش‌های متعددی در این باب ارائه کرده‌اند. (طاهری، ۱۳۹۱: ۱۳۲)

خصوصیات فردی و نوع پوشش ولوازم زندگی سکاهای

سکاهای در اوج قدرت خود مردمی موفق و کامکار بودند و قسمت اعظم ثروت خود را از تجارت به ویژه از تجارت با یونان به دست می‌آوردند. (بهزادی، ۱۳۸۳: ۱۰۷) اساساً بیابانگرد بودند، ولی زندگی چوپانی آنان تا اندازه‌ای وابسته به وجود جوامع کشاورزی بود. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۴)

سکاهای زنان متعدد می‌گرفتند و پسران اغلب همسران پدران خود (به استثنای مادرشان) را به ارث می‌بردند.

ارابه‌های سرپوشیده سکاهای به منزله خانه دائمی آن‌ها بود، ولی مردان - که پیوسته سواره این سو و آن سو می‌تاختند - شب هنگام برای اقامت در آن بازمی‌گشتند. به طور کلی زندگی روزانه افراد سکایی نسبتاً به خوشی می‌گذشت آن‌ها فربه و تنبل و بذله گو بودند. و در شکمبارگی و باده نوشی افراط می‌کردند. و با نوشیدن از یک ظرف، پیمان برادری یا محبت می‌بستند و با خواندن و رقصیدن همراه طبل و سازهای زهی شبیه عود، به تفریح می‌پرداختند. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۰۷)

به نوشته هرودوت، اعتقاد قوم اسکیت بر این بوده که از تمام ملل بهترند و نژاد برتری دارند؛ لذا از دشمنان خود بی نهایت متنفر بودند و اغلب زمانی که دشمنی را می‌کشتند خون او را می‌آشامیدند و یا پوست آن را که بیشتر پوست بازوی راست بود را کنده و از آن برای تیرهای خود غلاف درست می‌کردند. (هرودوت، ۱۳۵۰: ۲۶۹) سکاهای لباس‌های گشاد و نیم تنه و شلوار گشاد همانند لباس‌های مادی‌ها و پارس‌ها برتن می‌کردند. (گروسه: ۱۳۶۵: ۳۴) آنان لباس‌های خود را با تزیینات شاد می‌آراستند و به این کار علاقه بسیار داشتند و می‌توانستند کارهای تکه دوزی را با چنان ظرافت و مهارتی انجام دهند که شبیه کامل‌ترین قلابدوزی‌ها باشد. آن‌ها اغلب پوست و چرم به کار می‌بردند و در واقع پوست‌ها و چرم‌های آنان با چنان مهارتی عمل آورده می‌شد که در نقاط دوردست هم خریدار داشت. پرسودترین بازارهای پوست در آشور، بلخ و یونان بود.

این نام در زبان‌های نزدیک آن نیز یافت می‌شود؛ تمشقی hvadana سغدی wyonyk. و تمشقی اهمیت بی اندازه‌ای برای ارزیابی درست آثار ختنی دارد، چرا که گویش سکایی کهن تری نسبت به ختنی است (اشمیت، ۱۳۹۰: ۳۱۹).



و نمونه پوست و چرمی که در پازیریک^۱ Pazirik یافت شده و از جنس بسیار عالی است. (رایس، ۱۳۸۸: ۶۴) لباس جنگجویان هم نوعی پیراهن که از پولک‌های فلزی و آراسته به زینت بود می‌پوشیدند. در نمونه‌های کهن، پولک از مفرغ بود ولی بعدها آهن ترجیح داده شد. کلاهی خود نیز به همان شیوه پیراهن می‌ساختند و حتی زره ساق پا نیز بعداً استفاده نمودند. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۱۵) آنان عشق واقعی به زینت آلات داشتند و از آرایش خویش به همان اندازه لذت می‌بردند که از تزیین اسبان و اشیا خود. و آینه در هر خانواده سکایی بسیار ضروری بود، آینه‌های نسبتاً کوچک که اعضای مهم خانواده هر یک آینه ای با خود داشتند. معمولاً از پوشش سر، گردن‌بند، کمر‌بند، دست‌بند، گوشواره، انگشتری استفاده می‌کردند. بیشتر مهارت آنان در شکار و جنگ بود و آن هم مرهون استعداد عالی آنان در به کار بردن اسب است. (رایس، ۱۳۸۸: ۷۸) اسب، را یک رفیق همیشگی و همسفر دائمی می‌دانستند. کمان و اسلحه منتخب و سلاح برگزیده آن‌ها بود. (گروسه، ۱۳۶۵: ۳۴) آن‌ها را نخستین قومی که اسب را رام کرد نمی‌دانند، ولی نخستین اقوام آسیای مرکزی بودند که اسب سواری را فرا گرفتند. (رایس، ۱۳۸۸: ۷۳)

آنان ساعاتی متمادی را صرف تربیت اسبان خود می‌کردند ولی احتمالاً اوقات بیشتری را به آراستن زین و یراق تجهیزات جنگی و شکار آن‌ها اختصاص می‌دادند. و بیشتر زین‌هایی که برای اسبانی خود به کار می‌بردند بیشترشان از طلا ساخته شده بود. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۱۵) همه تزیینات اسبابی که تاکنون یافت شده است اهمیت زیادی را که سکاها به آرایش اسبان خود می‌دادند، آشکار می‌سازد. همچنین آن‌ها در کمند انداختن مهارت خاصی داشتند ولی ترجیح می‌دادند که شکار خود را تعقیب کنند و آن را با تیر از پای درآورند. (رایس، ۱۳۸۸: ۸۱)

بیشتر لوازم و اثاث خانگی آنان عبارت بودند از

دیگ‌های مفرغینی، که در آن سکاها گوشت می‌پختند، مانند زین و برگ اسب‌هایشان، این دیگ‌ها از مشخصات سکایی به شمار می‌آید. علاوه بر آن دارای ظروف دیگر همچون ظروف آبخوری (رایتون) - پیاله‌ها، کاسه‌های فلزی و کوزه‌های سفالین و جام‌ها و گلدان‌هایی که از نقره ساخته بودند. (ر.ک. مشکور، ۱۳۶۷: ۱۹۸) و میزهای که بسیار استادانه و ماهرانه بودند - تشک و متکا به شکل و اندازه‌های که با موی گوزن پر می‌کردند و با تکه دوزی‌های خاص می‌آراستند. از نمند معمولاً به عنوان ملافه و پتو و خز و چرم نیز بکار می‌بردند. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۵۳) نشان دادن هیأت ظاهری سکاها دشوارتر از درک شیوه تفکر آنان است. شواهد انسان‌شناسی پازیریک نشان می‌دهد که رؤسای قبیله بیشتر بالابلند بوده‌اند و قد آنان به پنج پا و هشت اینچ می‌رسیده است احتمال دارد که مردان قبیله دوست داشتن که رهبرشان قوی هیکل باشد. قد عمومی ممکن است به مراتب کمتر بوده باشد، زیرا در آثار هنری، پهن و چاق و خپل نشان داده شده‌اند. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)

۱. پازیریک ناحیه ای در آلتایی است که در آن گورهای سکاها در ناحیه توکت Tuket، شیبه shibe و کاتاندا به دست آمده که در آن جا، اشیای بسیاری از جنس نمند، پشم و ابریشم، زینت آلات و جامه‌های یافت شده است. منسوجات یافت شده در پازیریک، مؤید ارتباط آلتایی با سرزمین چین است که قالی مربوط به سده‌ی پنجم پیش از میلاد که اکنون در موزه‌ی آرمیتاژ قرار دارد گواهی براین مطلب است. (بهزادی، ۱۳۹۱: بخش یادداشت‌ها، ۲۶۱)



باورهای دینی

سکاها عناصر طبیعت را می‌پرستیدند و بزرگ‌ترین مراسم دینی را درباره تابتی وستا ((tabity- vesta الهه بزرگ که مظهر آتش و شاید جانوران بود، برپا می‌داشتند. به گفته مورخان یونان باستان همچون استرابون؛ که پرستش او بویژه در سواحل قفقاز متداول بوده است. در آثار هنری سکایی، او را گاهی بصورت موجودی نیمه زن، نیمه مار و گاهی ایستاده و یا نشسته در میان حیوانات مقدس خود؛ یعنی کلاغ و سگ و یا در حال گفتگو با رییس قبیله، نشان می‌دادند. (ر.ک. رایس، ۱۳۸۸: ۹۳) سکاها ی غریبی یعنی (اسکیت‌ها) خدایان متعدد را ستایش می‌کردند و برای هر یک مظاهر طبیعت معتقد به خدایی جداگانه بودند. نام ایزدان سکایی را چنین نقل کرده‌اند: Papaaios (ایزد آسمان)، tabiti (ایزد آتش)، Api (ایزد زمین)، Goitosyros (ایزد خورشید)، Artimpasa (ایزد باروری)، Thagimasadas (ایزد رودها)، که ریشه ایرانی بیش تر این نام‌ها شناسایی شده است. (ویدنگرن، ۱۳۷۷: ۲۲۹-۲۳۱)

سکاها عادت نداشتند که برای خدایانشان معبد بسازند و قربانی کنند و قربانی کردن بعضی حیوانات از جمله خوک در مذهب آنان جایز نبود. (مشکور، ۱۳۶۷: ۱۹۷) و به جای پرستش و زیارتگاه‌های خود، به گورهای مردگانشان احترام فراوان می‌گذاشتند. (رایس، ۱۳۸۸: ۹۴)

جادو و افسونگری

سکاها مانند همه اقوام بدوی، بی‌نهایت خرافاتی بودند و به سحر و جادوگری و تأثیر تعویذ و طلسم اعتقاد داشتند. غیگیریان آن‌ها، به وسیله دسته‌هایی از ترکه یا لیاف درختان، آینده را پیشگویی می‌کردند. محترم‌ترین جادوگران سکایی از میان بعضی خانواده‌های مخصوص برمی‌خاستند. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۱۱) دبه گفته هرودوت، غیگیریان که در خدمت پادشاه بودند اگر پیشگویی یکی که از آن‌ها به تحقق نمی‌پیوست، او را به اتفاق همه افراد خانواده بر ارابه ای که پر از چوب کرده‌اند به آتش می‌کشیدند. (هرودوت، ۱۳۵۰: ۲۷۱-۲۷۰)

مراسم خاکسپاری مردگان

با توجه که پیش‌تر اشاره شد سکاها چون معابدی برای پرستش نداشتند به گورهای مردگان خود احترام فراوان می‌گذاشتند و برای همین مراسم خاکسپاری در بین آنان بسیار پرهزینه و باشکوه خاص انجام می‌گرفت. به گفته هرودوت: در مراسم خاکسپاری پادشاه رسم بر این بود که ابتدا قبری چهارضلعی که بسیار وسیع بود را آماده می‌کردند و نخست شکم متوفی را شکافته و خالی و با گیاهان خوشبو از جمله (کندر) پر می‌کردند بعد شکم را دوخته و جسد او را مومیایی نموده و بر ارابه ای قرار داده در همه جای کشور می‌گرداندند. و جسد به هر نقطه ای که می‌رسید افراد آنجا هرکدام تکه ای از گوش خود را می‌بردند و در بازوی خود خراشی ایجاد می‌کردند. و آنگاه به مقبره ای که از قبل آماده شده بود به همراه او زنان غیرعقدی، پیشخدمتان و آشپز و ساقی و اسب و جواهرات شخصی او که همواره مورد استفاده قرار می‌گرفتند به خاک سپرده می‌شدند.



و در نخستین سالگرد پادشاه متوفی، مرسوم بوده اسبان و پنجاه تن از نگهبانان او را، مانند مستخدمانش که از سکاها آزاد بودند، را کشته و بعد از خالی کردن شکم که با کاه پر می‌کردند بر اسبان بی جان بطرز خاصی در گرداگرد قبر قرار داده به همان حال رها می‌کردند. (هرودوت: ۱۳۵۰: ۲۷۲-۲۷۳)

هنر سکایی

اشیای بازمانده از سکاها، نظر باستان شناسان را به خود جلب کرده است و این امر به سبب مهارتی است که در ساختن آن‌ها به کار رفته و تا اندازه ای به جهت سبک بسیار ویژه تجسم جانوری است که بدان وسیله، بخش اعظم اشیای مزبور با تصاویر تزیین شده است. این تصاویر، نوعی شیفتگی نسبت به جهان حیوانات را نشان می‌دهد، زیبایی و فریبندگی آن‌ها در هنر تأثیر فراوانی در قسمت اعظم اروپا برجای نهاد.

باعث تأسف بسیار است که سکاها الفبا یا سکه نداشتند، و تنوع شگفت انگیز اشیای به دست آمده حاکی از روش زندگی بسیار پیچیده و استعداد آن‌ها در طراحی است و دانستنی‌های ما درباره آن‌ها با بیشتر مربوط به منابع دست دوم است. اطلاعات دست اول ما محدود به نتایجی است که از نیش قبر آن‌ها حاصل شده است. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۱۷)

زندگی این جوامع گله دار چنان وابسته به چارپایانی بود که تکیه گاه اقتصاد آن‌ها به شمار می‌رفت که افراد طایفه از گله و رمه بیش از حد درک ما، در این روزگار اطلاعاتی به دست می‌آوردند. این اطلاع و علاقه‌ی آن‌ها زمینه هنری آن‌ها را فراهم آورد و ایشان را بر آن داشت تا هنری را تکامل بخشند که بیشتر وابسته به نقش‌های جانوری بود. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۶۷-۱۶۸) بیشتر جانورانی که در هنر سکایی ظاهر شده‌اند، در هنر و تمدن‌هایی که در مصر و شرق باستان از هزاره چهارم به بعد تکامل یافت، سهمی به سزا داشت. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۱۸) آثار فلزی سکایی نیز تأثیرات مشخص تکامل از تراش چوب و استخوان را با خود دارد، و بعضی از پژوهشگران اصل آن‌ها را در شمال دشت اوراسیایی، در میان تراش کاران اسکیمویی سواحل دریای سفید و دریای بزرگ، جستجو کرده‌اند. در آن صورت، نخستین تراش کاری تجربی اهالی شمالی قطعاً مرحله ای طولانی از تکامل را در سبیری و قفقاز طی کرده است. سپس به صورت‌هایی استادانه با سبکی خاص باقی مانده که نمونه آن در لگام و گونه بندی‌های سکایی می‌توان دید. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

مهم‌ترین ویژگی منحصر به فرد هنر سکایی، گوزن است که در آغاز میان طوایف سبیری مورد پرستش واقع می‌شد، و تا زمان سکاها بخش اعظم اهمیت مذهبی کهن خود را از دست داده بود ولی احتمال می‌رود که اعتقاد مربوط به انتقال روح متوفای جهان دیگر توسط گوزن، هنوز به طور کلی در اوراسیا در سراسر هزاره اول متداول بوده است. این موضوع شاید دلیل وجود گوزن بر روی اشیای مربوط به تدفین باشد. (ر.ک. بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۱۹) و بیشتر مجسمه‌های گوزن که با طلا ساخته شده است با شاخه‌های مارپیچی آن‌ها که ظرافت خاصی را نشان می‌دهد. (گروسه، ۱۳۶۵: ۴۶) تندیس‌های ماهی در هنر سکایی نسبتاً متداول بوده است، هرچند در سبیری بیش از سکایی رواج داشته است. در خاورمیانه، ماهی‌ها دارای اهمیت مذهبی خاص بود. و در هنر سکایی نشان دهنده دوران کهن‌اند.



و استفاده از سنگ‌های رنگارنگ، که شاید سکاها این فن ظریف را از ایرانیان آموخته باشند. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۸۳) مناظر جنگی خالکوبی شده بر روی بدن اجساد که در گورهایی که در پازیریک کشف شده‌اند جانورانی را نشان می‌دهد که غیرواقعی هستند و ویژگی‌های کاملاً غیرمستحتملی دارند که با حقیقت وفق نمی‌دهد. ولی به همان اندازه حقیقی به نظر می‌رسد که مناظر مربوط به جانوران واقعی. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۲۱) و این خالکوبی‌ها بی‌نهایت پیچیده را بر روی بازوان و قفسه سینه و پشت انجام می‌دادند. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۲۹) منظره‌های استثنایی و بسیار جالب توجه جنگ که بر روی پرده ای طرح می‌کردند و بر روی دیوار می‌آویختند، این نقش‌ها منظره نبردی را نشان می‌دهند که با نم‌رنگین تکه دوزی شده و جنگاوران بر روی زمینه سفید قرار داده شده‌اند. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۲۱) در واقع چیزی شبیه به پرده خوانی‌ها و نقالی‌ها که برگرفته از نبردهایی که در شاهنامه‌ی فردوسی اشاره شده آن را در بیشتر قهوه‌خانه‌های سنتی سراسر ایران به صورت نمایش به اجرا در می‌آوردند. که نمونه بارز آن نبرد رستم و سهراب بود. و بیشتر این تصاویر و مناظر عبارت بود از شکستن و خرد کردن اعضا بدن جانوران، تن اسب یا تن گوزن و آهو که زیر چنگال حیوانات درنده مانند خرس یا سگ یا یوز قرار دارد. (گروسه، ۱۳۶۵: ۴۶)

کنده کاری روی استخوان، سبک بومی را شاید روشن‌تر از فلزکاری نشان دهد. و سکاها علاقه داشتند که کنده کاری‌های چوبی خود را با طلا چکش خورده یا ورقه‌سربی ببوشانند، ولی هنگامی که فقط با چوب کار می‌کردند، آثاری به وجود می‌آوردند که شاهکاری واقعی به شمار می‌رفت. (رایس، ۱۳۸۸: ۱۹۵)

تأثیرات متقابل آثار هنری سکاها با مدها و پارس‌ها

طبیعتاً کارهای هنری هخامنشی برای سکاها بیش از دیگران مورد توجه بوده‌اند. ظروف غذاخوری و تخت‌ها و تخت خواب‌های روکش دار که برای سرداران و افسران سپاه ایران در هنگام نبرد ساخته می‌شد مطلوب طبع سرکردگان آزمند و پرمدعای اقوام کوچ‌کننده‌ی سکایی بوده‌اند.

قبرستان‌های سکایی اغلب بطور مجللی‌ترین می‌شده‌اند و در هر صورت سکاها نه تنها رابطه‌ی نزدیکی با ایرانیان برقرار کرده بودند بلکه قسمت عمده‌ی طلای مورد نیاز ایران را از معادن طلای خود که در ناحیه جبال اورال قرار داشت تهیه نموده و تحویل داده‌اند. تعداد بسیاری از اشیاء کار هخامنشی که از قبور سکاها به دست آمده سبک خالص هخامنشی را دارند مثل جام شاخی در کل اوبا kul oba تعدادی گوشواره و زینت آلات دیگر که ساخته هنرمندان هخامنشی بوده بدست آمده است. (کالیکان، ۱۳۸۴: ۱۴۸) استفاده از سنگ‌های رنگارنگ که در عصر هخامنشی به صورت باشکوه و افراط آمیزی رواج داشته سکاها این فن را از آنان آموخته بودند. (بهزادی، ۱۳۹۱: ۱۲۰) و کشف قالیچه‌های ایرانی که مربوط به قرن پنجم بوده‌اند و در گورستان پازیریک بدست آمده رابطه مستقیم هخامنشی را با این نواحی آشکارا نشان می‌دهد. و سبک ظریف کارهایی است که در نقش کوچکی از حیوانات با عضله‌های پایین افتاده و مدور که آن نیز از روی سبک کارهای قرن پنجم



هخامنشی تقلیدشده، بوده است به چشم می‌خورد. رابطه‌ی هنری سکاها و مادها در بعضی اشیاء بدست آمده در زیویه کردستان بچشم می‌خورد و آن شکل حیواناتی است که سبک خالص سکایی دارند. (کالیکان: ۱۳۸۴: ۱۴۸ و ۱۵۷)

آندره گدار ناشر کتاب گنجینه زیویه- سرزمین ماد را زادگاه «سبک- ددی» که از آغاز قرن ششم پیش از میلاد در دشت‌های اسکیت رواج داشته، می‌داند. و واقعاً در برخی از اشیاء زیویه (مثلاً سینه بند طلا) اشکالی واقعی تخیلی از حیوانات مشاهده می‌گردد که کاملاً با اشکال متشابهی که بر مصنوعات اسکیتی قرن ششم پیش از میلاد (مکشوف در پیرامون کوبان و کرانه شمالی دریای سیاه) دیده می‌شود مطابقت دارند. (دیاکونف: ۲۵۳۷: ۳۷۳) و بعضی خصوصیات سبک سریانی و اوراتویی نیز دیده می‌شود می‌توان حدس زد که در قرن پنجم پیش از میلاد مدتی سبک ماد و سکایی ادامه داشته است. (کالیکان: ۱۳۸۴: ۱۵۷)

و اندک زمانی دیرتر نفوذ سکایی که از راه ماد و اوراتویی بر هنر ایرانی نفوذ کرده بود بناوحتی روسیه رفته و در ظروف نقره ای که در مقبره‌های مکشوف در کلر مس kelemes و کیف kiev بدست آمده بخوبی دیده می‌شود. (کالیکان: ۱۳۸۴: ۱۴۸)

گدار معتقد است وقتی سکاها و مادها با هم آمیخته شدند، سکاها اقتباسات زیادی از مادها کردند، بطوری که هنر سکاها در روسیه، عیناً تقلیدی از هنر مادی است که در آن سکاها خصوصاً فن ترصیح را زیاد بکار برده‌اند. (وندن برگ، ۱۳۹۰: ۱۱۳) مدارک موجود هنری اسکیت‌ها نیز از تکان شدیدی از نظر فرهنگی به اسکیت‌ها دادند حکایت می‌کند.

ولی فرمانروایی اسکیت‌ها از بعضی جهات برای مادی‌ها واجد اهمیت بود. از یک سو با فن و تاکتیک سواری و تیراندازی اسکیت‌ها آشنا شدند، و حتی بعد از سقوط حکومت اسکیت‌ها نیز مادی‌ها فرزندان خویش را برای آموختن تیراندازی به اسکیت‌ها می‌سپردند. و از سوی دیگر حاکمیت اسکیت‌ها به تدوین یک زبان بین القبایل، که نه تنها در قلمرو خاص پادشاهی ماد بلکه در سراسر خاک آن کشور بسط یافت، کمک کرد. زبان ایرانی مادی‌ها به قدری به زبان ایرانی اسکیت‌ها نزدیک بود که تفاهم میان ساکنان پادشاهی‌های اسکیت و ماد را مقدور می‌ساخت. و قبایل ماد- با وجود این زبان احساس وحدت می‌کردند. (دیاکونف: ۲۵۳۷: ۲۶۶) و همچنین می‌دانیم اسب ثروت عمده قبایل ماد بود. ولی هنوز از زین و لگام اطلاع نداشتند و سوار بر غاشبه ماندی می‌نشستند، و در ارتباط با سکاها بود که ستام و یراق اسکیتی بین آنان یعنی مادها و پارس‌ها متداول شد. (پیشین: ۲۵۳۷، ۳۳۷-۳۳۸) و نوع پوشش لباس‌های مادی که معمولاً روی لباس کمر بند بسته شده و دشنه کوتاهی که میان سکاها و مادی‌ها معمول بود آویزان می‌کردند که می‌توان اشاره به تقلید مادها از لباس سکاها باشد که بعداً در بین آنان معمول شد. (رجبی، ۱۳۸۲: ۳۳۲) که همین شمشیر کوتاه اسکیتی که «آکیناک» می‌نامیدند به سلاح‌های جدید مادی اضافه شد. (دیاکونف، ۲۵۳۷: ۳۳۷)

نتیجه گیری

ایران و اقوام ایرانی آن همواره برای نویسندگان و مورخان غربی بسیار حائز اهمیت بوده است، و یکی از این اقوام، قوم سکاها که مورد توجه نویسندگان قرار گرفته است و آنان را به نام‌های مختلف در نوشته‌های خود آورده‌اند. متأسفانه چون سکاها



سکه و معابدی برای پرستش خدایان خود نداشتند در مطالعه این قوم محدودیت‌های به وجود می‌آید که فقط از کشف قبور بزرگان آنان می‌توان به سبک و نوع زندگی آنان پی برد. آن‌ها به سه شاخه بنام‌های داه‌ا- ماساژت‌ها و سکا‌های هوم‌نوش تقسیم شدند که در دوره تاریخی خود مناسباتی با همسایگان خود داشتند، و این همسایگان که عبارت بودند از مادها، پارس‌ها و اشکانیان که با مرور در آنان آمیخته و مضمحل شدند و تبادلات فرهنگی و هنری با هم داشتند که با کشف اشیاء از این قوم توسط باستان‌شناسان به اثبات رسیده است. بسیاری از خصایص فردی و ویژگی‌های مختلف آنان از جمله ویژگی‌های فردی، نوع پوشش، خاکسپاری مردگان، باورهای دینی و هنر را می‌توان در همسایگان آنان همچون مادها، پارس‌ها و یونانیان و چینیان دید و این بیابانگردان صحرائی تأثیر شگرفی در درون آنان ایجاد کنند که بسیار قابل تأمل است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۰). تاریخ زبان فارسی، تهران: سمت.
- اشمیت، رودیگر. (۱۳۹۰). راهنمایی زبان‌های ایرانی، ترجمه آرمان بختیاری، ج اول، تهران: ققنوس.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۷۱). تاریخ اشکانیان، ج اول، تهران: نقش جهان.
- بهزادی، رقیه. (۱۳۹۱). قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، تهران: طهوری.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: سخن.
- خدادادیان، اردشیر. (۱۳۸۳). تاریخ ایران باستان، ج اول آریایی‌ها و مادها، تهران: سخن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغتنامه، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- دیاکونف. ام (۲۵۳۷). تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- دیاکونف. ام (۱۳۸۰). تاریخ ایران باستان، تهران: علمی و فرهنگی.
- رایس، تاماراتالبوت. (۱۳۸۸). سکاها، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: طهوری.
- رجبی، پرویز. (۱۳۸۲). هزاره‌های گمشده، ج سوم، تهران: توس.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۴). تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر.
- طاهری، محمد. (۱۳۹۱). جایگاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ شاهنامه فردوسی، دانشگاه اصفهان، شماره ۱، صص ۱۴۶-۱۲۵.

- فرای، ریچارد. ن. (۱۳۷۷). میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- کالج، مالکوم. (۱۳۵۴). پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: سحر.
- کالیکان، ویلیام. (۱۳۸۴). هنر در دوران مادها و پارسی‌ها، ترجمه گودرز اسعدبختیار، تهران: پازینه.
- کامرون، جورج. (۱۳۶۵). ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.
- گروسه، رنه. (۱۳۶۵). امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.



- گیرشمن، ر. (۱۳۷۴). ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمدمعین، تهران: علمی و فرهنگی.
- مانونل کوک، جان. (۱۳۸۳). شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- مرادی، غ. رضا. (۱۳۹۱). فرهنگنامه ایران باستان، تهران: پژوهش‌های ایرانی.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۶۷). ایران در عهد باستان، تهران: اشرفی.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۶۶). تاریخ ساسانیان، ج اول، تهران: دنیای کتاب.
- وندن برگ، لویی. (۱۳۹۰). باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، تهران: دانشگاه تهران.
- ویدنگرن، گنو. (۱۳۷۷). دین‌های ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: آگاهان ایده.
- هرودوت. (۱۳۵۰). تاریخ هرودوت، ترجمه غلامرضا وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هوار، کلمان. (۱۳۶۳). ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- هینتس، والتر. (۱۳۷۹). داریوش و پارس‌ها، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران: امیرکبیر.

